

پهلویسم آینده‌گرا؛ ظرفی سیاسی ماگزیمالیستی برای اپوزیسیون ایران

از جنگ کریستال‌های ایدئولوژیک تا ضرورت آشتی ملی، سکولار دموکراسی و گذار مسئولانه

تهیه شده برای: Mr Peyman Bakhshayesh

ژوئن ۲۰۲۶

نسخه انتشار با ارجاعات تکمیلی: ۷ اکتبر ۲۰۲۶

یادداشت روش‌شناختی: این متن یک مقاله تحلیلی - سیاسی است و هدف آن صورت‌بندی یک چارچوب نظری برای گفت‌وگوی اپوزیسیون ایران است؛ نه صدور حکم قطعی درباره همه نیروهای سیاسی و نه حذف هیچ گرایش مشروع و قانون‌پذیر.

فهرست مطالب

چکیده

۱. مقدمه: مسئله اصلی اپوزیسیون، فقط فقدان رهبر نیست؛ فقدان ظرف سیاسی است

۲. جامعه ایران و کریستال‌های خشک ایدئولوژیک

۳. جمهوری اسلامی و اقتصاد سیاسی تفرقه

۴. پهلویسم آینده‌گرا چیست؟

۵. چرا «ماگزیمالیستی»؟ تفاوت ماگزیمالیسم ملی با انحصارطلبی سیاسی

۶. مسئله چپ ایرانی: از انقلاب قهرآمیز تا پارلمان‌گرایی

۷. مسئله راست ایرانی: نظم، مالکیت و خطر بی‌اعتنایی به عدالت اجتماعی

۸. زنان، فمینیسم و سنت: آزمون تمدنی ایران آینده

۹. پادشاهی مشروطه به عنوان نهاد بی‌طرف ملی

۱۰. دوران گذار: از خیابان تا نهاد

۱۱. آشتی ملی: نه فراموشی، نه انتقام

۱۲. خطرات درونی جنبش: نوستالژی، خشونت زبانی و فرقه‌گرایی

۱۳. اصول پیشنهادی برای پهلویسم آینده‌گرا

۱۴. نتیجه‌گیری: از اپوزیسیون پراکنده تا ملت سازمان‌یافته

منابع و چارچوب‌های فکری پیشنهادی برای مطالعه بیشتر

ملاحظات روش‌شناختی و منابع ارجاع‌شده

چکیده

این مقاله تلاشی است برای صورت‌بندی «پهلویسم آینده‌گرا» نه به‌عنوان یک نوستالژی سیاسی، نه به‌عنوان تکرار ساده گذشته، و نه به‌عنوان یک ایدئولوژی بسته و انحصارطلب؛ بلکه به‌عنوان ظرفی سیاسی، ملی، ماگزیمالیستی و آینده‌نگر برای اپوزیسیون ایران. منظور از ظرف سیاسی ماگزیمالیستی، چارچوبی است که بتواند نیروهای متنوع جامعه ایران را، از راست میهن‌دوست تا چپ پارلمان‌گرا، از فمینیست تا سنت‌گرای اصلاح‌پذیر، از تکنوکرات تا کارگر، از سرمایه‌دار ملی تا روشنفکر، در یک افق مشترک گرد آورد؛ عبور از جمهوری اسلامی، حفظ تمامیت ارضی، استقرار سکولار دموکراسی، بازسازی نهادهای ملی و سپردن تصمیم‌نهایی به صندوق رأی آزاد.

فرض اصلی مقاله این است که جمهوری اسلامی تنها بر پایه سرکوب، فساد، ایدئولوژی مذهبی و شبکه‌های امنیتی باقی نمانده است؛ بلکه از شکاف‌های عمیق جامعه ایران نیز تغذیه کرده است. شکاف میان چپ و راست، سنت و تجدد، دین‌باور و سکولار، زن‌ستیز و فمینیست، عدالت‌خواه و بازارگرا، جمهوری‌خواه و پادشاهی‌خواه، اگر در سطحی بالاتر مدیریت نشوند، به کریستال‌های خشک و آشتی‌ناپذیر تبدیل می‌شوند. چنین آشتی‌ناپذیری بیشترین سود را به حکومتی می‌رساند که از تفرقه، بی‌اعتمادی و فرسایش اجتماعی ارتزاق می‌کند.

پهلویسم آینده‌گرا در این مقاله به‌عنوان پروژه‌ای برای عبور از این وضعیت تعریف می‌شود: پروژه‌ای که به جای حذف رقیب، او را به میدان پارلمان دعوت می‌کند؛ به جای انتقام، عدالت انتقالی را می‌نشانند؛ به جای انقلاب بی‌نقشه، دوران گذار منظم را پیشنهاد می‌کند؛ و به جای ایدئولوژی‌زدگی، عقلانیت ملی و مسئولیت شهروندی را مبنا قرار می‌دهد.

۱. مقدمه: مسئله اصلی اپوزیسیون، فقط فقدان رهبر نیست؛

فقدان ظرف سیاسی است

اپوزیسیون ایران طی دهه‌های گذشته از کمبود شخصیت، حزب، شعار، رسانه و تحلیل رنج نبرده است. مشکل بنیادی‌تر، فقدان ظرفی سیاسی بوده که بتواند تنوع عظیم جامعه ایران را بدون انحلال، تحقیر یا حذف، در یک مسیر مشترک سازمان دهد. جامعه ایران جامعه‌ای تک‌صدا نیست. ایران تاریخ طولانی سلطنت،

مشروطه‌خواهی، ملی‌گرایی، سوسیالیسم، اسلام سیاسی، سکولاریسم، فمینیسم، تکنوکراسی، بازار، کارگری، قومیت‌ها، ادیان و سبک‌های متفاوت زندگی را در خود حمل می‌کند. هر تلاشی برای نادیده گرفتن این تنوع، یا به استبداد جدید می‌انجامد یا به فروپاشی اعتماد ملی.

از سوی دیگر، تجربه انقلاب ۱۳۵۷ و دهه‌های بعد از آن نشان داد که اتحاد منفی، یعنی اتحاد صرفاً بر ضد یک حکومت، بدون توافق حداقلی درباره قواعد آینده، می‌تواند به فاجعه‌ای تاریخی تبدیل شود. گروه‌هایی که فقط برای سرنگونی یک نظم موجود با هم جمع می‌شوند، اگر قواعد بازی فردای پیروزی را از پیش نپذیرفته باشند، پس از پیروزی به جان هم می‌افتند. به همین دلیل، اپوزیسیون امروز ایران نیازمند مفهومی فراتر از شعار است: نیازمند ظرفی سیاسی است که هم بتواند نیروها را برای گذار متحد کند و هم فردای گذار را به صندوق رأی، قانون اساسی، تفکیک قوا و نهادهای پایدار بسپارد.

در این چارچوب، پهلویسم آینده‌گرا می‌تواند از یک برچسب هویتی به یک معماری سیاسی ارتقا یابد. پهلویسم اگر صرفاً به خاطره، پرچم، شعار یا نوستالژی تقلیل یابد، ظرفیت ملی خود را از دست می‌دهد. اما اگر به عنوان ترکیبی از دولت ملی، مدرنیته، سکولاریسم، نظم نهادی، توسعه اقتصادی، پیوند با جهان آزاد، حقوق شهروندی، و پادشاهی مشروطه قابل رأی مردم فهم شود، می‌تواند به ظرفی فراایدئولوژیک برای اپوزیسیون تبدیل گردد.

ادبیات تطبیقی گذار، امکان همزیستی هویت‌های سیاسی مختلف در چارچوب حقوق تضمین‌شده و اهمیت ظرفیت دولت را بررسی کرده است. پیوند دادن این مباحث با پیشنهاد پهلویسم آینده‌گرا، تفسیر نظری نویسنده است و تأیید تجربی این پیشنهاد در ایران به پژوهش مستقل نیاز دارد. [۱]

۲. جامعه ایران و کریستال‌های خشک ایدئولوژیک

یکی از مشکلات عمیق سیاست ایرانی، تبدیل‌شدن گرایش‌های فکری به هویت‌های سخت و غیرقابل گفت‌وگو است. چپ ایرانی، راست ایرانی، ملی‌گرا، پادشاهی‌خواه، جمهوری‌خواه، مذهبی، سکولار، فمینیست، سنت‌گرا، تکنوکرات، کارگر، سرمایه‌دار و روشنفکر، هر یک بخشی از حقیقت اجتماعی ایران را نمایندگی می‌کنند. مشکل از جایی آغاز می‌شود که هر گروه خود را نه بخشی از ملت، بلکه مالک انحصاری حقیقت می‌پندارد.

وقتی ایدئولوژی به هویت خشک تبدیل می‌شود، گفت‌وگو جای خود را به حذف می‌دهد. چپ، راست را ذاتاً استثمارگر می‌بیند؛ راست، چپ را ذاتاً ضد مالکیت و ضد نظم می‌پندارد؛ سنت‌گرا، متجدد را عامل فروپاشی اخلاق می‌داند؛ متجدد، سنت‌گرا را مانع آزادی می‌بیند؛ فمینیست، زن‌ستیزی ساختاری را می‌بیند اما گاهی تمام سنت را یکسره دشمن می‌خواند؛ سنت‌گرای زن‌ستیز نیز گاهی حقوق زنان را تهدیدی علیه خانواده معرفی می‌کند. در چنین فضایی، سیاست از هنر اداره اختلاف به میدان جنگ هویت‌ها تبدیل می‌شود.

توصیف‌های بالا نمونه‌هایی از زبان قطبی‌شده‌اند و نباید ویژگی ذاتی همهٔ اعضای این گرایش‌ها تلقی شوند. پژوهش گراهام و اسوولیک در ایالات متحده نشان می‌دهد که قطبی‌شدن می‌تواند آمادگی رأی‌دهندگان برای ترجیح اصول دموکراتیک بر وفاداری حزبی را کاهش دهد؛ تعمیم مستقیم این نتیجه به ایران نیازمند داده‌های مستقل است. [۲]

جمهوری اسلامی دقیقاً از همین وضعیت سود می‌برد. این حکومت خود را مرکز ثبات معرفی می‌کند و جامعه را از هر بدیل سیاسی می‌ترساند. هر چه نیروهای اپوزیسیون بیشتر یکدیگر را نفی کنند، حکومت راحت‌تر می‌تواند بگوید که نبود او مساوی با جنگ داخلی، تجزیه، هرج‌ومرج یا انتقام‌گیری خواهد بود. بنابراین یکی از وظایف اصلی اپوزیسیون، شکستن این کریستال‌های خشک و بازگرداندن سیاست به میدان گفت‌وگو، قانون و پارلمان است.

۳. جمهوری اسلامی و اقتصاد سیاسی تفرقه

جمهوری اسلامی تنها یک حکومت دینی نیست؛ یک نظام پیچیده قدرت است که از ترکیب ایدئولوژی، رانت، سرکوب، فساد، شبکه‌های امنیتی، فقر تحمیلی، بحران خارجی، و تولید دشمن داخلی و خارجی ساخته شده است. این نظام برای بقا نیازمند جامعه‌ای بی‌اعتماد، خسته، پراکنده و فاقد افق مشترک است. جامعه‌ای که در آن مردم بیشتر از آن‌که به حکومت اعتراض کنند، از همدیگر بترسند، به همدیگر بدبین باشند و نتوانند بر سر قواعد فردای ایران توافق کنند.

در چنین الگویی، شکاف‌های اجتماعی به ابزار حکمرانی تبدیل می‌شوند. شکاف مذهبی و غیرمذهبی، شکاف مرکز و پیرامون، شکاف طبقاتی، شکاف نسل‌ها، شکاف جنسیتی، شکاف سبک زندگی و شکاف‌های سیاسی، همگی به جای حل نهادی، مدیریت امنیتی می‌شوند. حکومت از فلسطین و گروه‌های نیابتی، از دشمنی با آمریکا

و اسرائیل، از شعارهای ضدغربی، از فقر و اقتصاد رانتی، از ریش و تسبیح و زبان دینی، و هم‌زمان از فساد و بخوربخور درون ساختار قدرت استفاده می‌کند تا هم مشروعیت ایدئولوژیک بسازد و هم شبکه وفاداری مالی و امنیتی تولید کند.

بنابراین مبارزه با جمهوری اسلامی صرفاً مبارزه با یک کابینه یا یک رهبر نیست. مبارزه با یک روش حکمرانی است که جامعه را اتمیزه می‌کند، اعتماد را می‌شکند و نیروهای اجتماعی را علیه هم قرار می‌دهد. هر پروژه سیاسی آینده‌نگر باید از همین نقطه آغاز کند: بازسازی اعتماد ملی به‌عنوان پیش‌شرط گذار.

۴. پهلویسم آینده‌گرا چیست؟

پهلویسم آینده‌گرا در این مقاله به معنای بازگشت مکانیکی به گذشته نیست. بازگشت مکانیکی اساساً امکان‌پذیر نیست؛ زیرا جامعه، اقتصاد، جهان، فناوری، نسل‌ها، حقوق زنان، افکار عمومی، رسانه و روابط بین‌الملل همگی تغییر کرده‌اند. پهلویسم آینده‌گرا یعنی استفاده از سرمایه نمادین و تاریخی پهلوی برای ساختن آینده‌ای مدرن، سکولار، قانون‌مند و ملی.

این تعریف چند پایه دارد. نخست، ایران به‌عنوان یک دولت - ملت تاریخی با تمامیت ارضی غیرقابل معامله. دوم، سکولاریسم سیاسی، یعنی جدایی نهاد دین از نهاد دولت و پایان دادن به حکومت مذهبی. سوم، دموکراسی پارلمانی، یعنی پذیرش اینکه چپ، راست، لیبرال، محافظه‌کار، سبز، فمینیست، کارگری و بازارگرا باید برنامه‌های خود را از مسیر حزب، انتخابات، پارلمان و قانون پیگیری کنند، نه از مسیر خشونت، انقلاب دائمی یا حذف رقیب. چهارم، توسعه‌گرایی مدرن و تکنوکراتیک، یعنی بازسازی اقتصاد، زیرساخت، آموزش، بهداشت، صنعت، انرژی، محیط زیست و نظام اداری ایران. پنجم، آشتی ملی و عدالت انتقالی، یعنی عبور از انتقام کور و جایگزینی آن با حقیقت‌یابی، مسئولیت‌پذیری و دادگاه‌های عادلانه.

در این معنا، پهلویسم آینده‌گرا نه یک ایدئولوژی بسته، بلکه یک «ظرف» است. ظرفی که در آن نیروهای مختلف می‌توانند بمانند بی‌آن‌که مجبور شوند هویت خود را انکار کنند. چپ می‌تواند عدالت اجتماعی خود را در پارلمان پیگیری کند؛ راست می‌تواند اقتصاد آزاد و نظم نهادی را تبلیغ کند؛ فمینیست می‌تواند بر حقوق زنان تأکید کند؛ سنت‌گرا می‌تواند در چارچوب قانون و حقوق شهروندی از سنت دفاع کند؛ تکنوکرات می‌تواند به برنامه‌ریزی و کارآمدی دولت بیندیشد؛ و همه این‌ها در نهایت به رأی مردم تن دهند.

۵. چرا «ماگزیمالیستی»؟ تفاوت ماگزیمالیسم ملی با انحصارطلبی

سیاسی

واژه ماگزیمالیستی ممکن است در نگاه نخست به معنای زیاده‌خواهی یا حداکثرطلبی خطرناک فهم شود. اما در اینجا منظور از ماگزیمالیسم، حداکثرسازی ظرفیت جذب سیاسی است، نه حداکثرسازی انحصار قدرت. ظرف سیاسی ماگزیمالیستی یعنی ظرفی که کوچک، فرقه‌ای، جناحی و حذف‌گر نباشد؛ بلکه بتواند بیشترین تنوع ممکن را در چارچوب قواعد مشترک نگه دارد.

یک ظرف سیاسی مینیمالیستی فقط یک گروه محدود را نمایندگی می‌کند. برای مثال، یک حزب چپ رادیکال، یک جمع راست افراطی، یک گروه جمهوری‌خواه ضدسلطنت، یا یک جمع سلطنت‌طلب نوستالژیک، هر یک ممکن است برای هواداران خود معنا داشته باشند، اما نمی‌توانند به‌تنهایی ظرف ملت باشند. ملت بزرگ‌تر از حزب است. اپوزیسیون ملی نیز باید بزرگ‌تر از خاطره، خشم، کینه و تعلق گروهی باشد.

پهلویسم آینده‌گرا وقتی ماگزیمالیستی است که خود را مرکز حذف دیگران نداند، بلکه خود را چارچوبی برای رقابت مسالمت‌آمیز دیگران بداند. این تمایز حیاتی است. اگر پهلویسم به انحصارطلبی تبدیل شود، از آینده‌گرایی سقوط می‌کند و به فرقه سیاسی بدل می‌شود. اما اگر پهلویسم خود را ضمانت نظم، پرچم ملی، پیوستگی تاریخی، سکولاریسم، دوران گذار و صندوق رأی بداند، می‌تواند ظرفی باشد که در آن حتی مخالفان پادشاهی نیز امنیت سیاسی داشته باشند.

۶. مسئله چپ ایرانی: از انقلاب قهرآمیز تا پارلمان‌گرایی

یکی از مهم‌ترین آزمون‌های هر پروژه سیاسی آینده‌گرا در ایران، نسبت آن با چپ است. چپ بخشی از تاریخ سیاسی ایران است و نمی‌توان آن را نادیده گرفت. اما چپ ایرانی نیز باید با تاریخ خود صادقانه روبه‌رو شود: از شیف‌تگی به انقلاب قهرآمیز، از رمانتیسیسم چریکی، از پیوندهای ایدئولوژیک با قدرت‌های خارجی، از بی‌اعتمادی به پارلمان، و از این تصور که عدالت اجتماعی فقط از مسیر انقلاب دائمی می‌گذرد.

پهلویسم آینده‌گرا نباید چپ را حذف کند؛ بلکه باید چپ را به پارلمان دعوت کند. معنای این دعوت روشن است: اگر چپ ایرانی برنامه‌ای برای عدالت اجتماعی، حقوق کارگران، مالیات عادلانه، آموزش عمومی، بیمه

پهلویسم آینده‌گرا؛ ظرف سیاسی ماگزیمالیستی برای اپوزیسیون

همگانی، محیط زیست و کاهش نابرابری دارد، باید آن را در قالب حزب، برنامه انتخاباتی و رأی مردم عرضه کند. چپ پارلمان‌گرا نه تنها تهدید نیست، بلکه برای سلامت دموکراسی لازم است. دموکراسی بدون چپ مسئول، به بی‌عدالتی اقتصادی و انفجارهای اجتماعی نزدیک می‌شود.

از سوی دیگر، چپ نیز باید بپذیرد که هیچ آرمان اجتماعی، مجوز خشونت سیاسی، مصادره آزادی یا نفی مالکیت و حقوق فردی نیست. آینده ایران زمانی امن می‌شود که چپ و راست هر دو بفهمند قواعد بازی از خود بازی مهم‌تر است. پیروزی در انتخابات حق ایجاد دیکتاتوری اکثریت نمی‌آورد؛ شکست در انتخابات نیز حق انقلاب قهرآمیز نمی‌آورد.

۷. مسئله راست ایرانی: نظم، مالکیت و خطر بی‌اعتنایی به عدالت

اجتماعی

راست ایرانی نیز اگر بخواهد در ظرف پهلویسم آینده‌گرا نقش سازنده داشته باشد، باید از دو خطر دوری کند: نخست، فروکاستن سیاست به نوستالژی و شعار؛ دوم، بی‌اعتنایی به شکاف طبقاتی و دردهای اجتماعی. جامعه‌ای که سال‌ها زیر فشار فقر، تورم، فساد، تحقیر و تبعیض بوده، تنها با وعده نظم و بازار آرام نمی‌شود. آزادی اقتصادی بدون عدالت حقوقی، شفافیت، فرصت برابر و حمایت از آسیب‌پذیران می‌تواند دوباره جامعه را به قطب‌بندی خطرناک بکشانند.

راست ملی و مدرن باید از مالکیت خصوصی، کارآفرینی، سرمایه‌گذاری، پیوند با اقتصاد جهانی، دولت کوچک‌تر و کارآمدتر، امنیت حقوقی و جذب سرمایه دفاع کند؛ اما هم‌زمان باید بفهمد که بازسازی ایران بدون طبقه متوسط نیرومند، کارگر محترم، آموزش عمومی قوی و خدمات اجتماعی پایدار ممکن نیست. بازار آزاد بدون دولت قانون‌مند، به رانت و الیگارش‌ی تبدیل می‌شود؛ دولت بزرگ بدون بازار آزاد نیز به ناکارآمدی و فساد می‌رسد.

پهلویسم آینده‌گرا می‌تواند نقطه تعادل باشد: نه سوسیالیسم دولتی و نه سرمایه‌داری رانتی؛ نه پوپولیسم عدالت‌خواهانه و نه بی‌رحمی طبقاتی؛ بلکه اقتصاد ملی مدرن، رقابتی، شفاف، تولیدمحور و پیوندخورده با جهان.

۸. زنان، فمینیسم و سنت: آزمون تمدنی ایران آینده

یکی از میدان‌های اصلی تقابل در ایران امروز، مسئله زن است. جمهوری اسلامی بدن زن را به میدان کنترل سیاسی تبدیل کرده است. حجاب اجباری فقط یک قانون پوشش نیست؛ نماد سلطه دولت ایدئولوژیک بر فرد، خانواده، خیابان، دانشگاه، کار و فرهنگ است. بنابراین هر پروژه سیاسی آینده‌گرا باید آزادی زن را نه به‌عنوان موضوعی فرعی، بلکه به‌عنوان یکی از شاخص‌های اصلی تمدن سیاسی آینده ایران ببیند.

در عین حال، جامعه ایران تنها از فمینیست‌های سکولار تشکیل نشده است. زنان سنتی، مذهبی، خانواده‌محور و محافظه‌کار نیز بخشی از ملت‌اند. خطای بزرگ آن است که آزادی زنان به جنگ با همه اشکال سنت تبدیل شود. وظیفه دولت آینده نه تحمیل بی‌حجابی است و نه تحمیل حجاب؛ نه تخریب خانواده است و نه حبس زن در خانواده؛ نه جنگ با دین است و نه حکومت دین. دولت آینده باید آزادی انتخاب، برابری حقوقی، امنیت اجتماعی، حق کار، حق تحصیل، حق طلاق عادلانه، حق حضانت منصفانه، و امنیت زن در فضای عمومی را تضمین کند.

در این نقطه، پهلویسم آینده‌گرا باید نشان دهد که می‌تواند هم از زن آزاد مدرن دفاع کند و هم به زن سنتی امنیت بدهد. آزادی واقعی یعنی هیچ‌کس به زور دولت مجبور به زیستن مطابق سبک زندگی دیگری نشود.

۹. پادشاهی مشروطه به‌عنوان نهاد بی‌طرف ملی

در بحث پادشاهی مشروطه، پرسش اصلی این نیست که آیا یک فرد یا یک خاندان باید قدرت اجرایی داشته باشد. در مدل پارلمانی پادشاهی مشروطه، پادشاه یا نهاد پادشاهی صاحب دولت روزمره نیست؛ بلکه نماد پیوستگی تاریخی، وحدت ملی، ثبات نهادی و بی‌طرفی فراتر از احزاب است. دولت بر پایه قواعد قانون اساسی و اعتماد پارلمان تشکیل می‌شود و می‌تواند ائتلافی باشد؛ سیاست عمومی در پارلمان تعیین می‌شود؛ و نخست‌وزیر در برابر نمایندگان و مردم پاسخگو است. [۳]

اهمیت این مدل برای ایران از آنجا می‌آید که جامعه پس از جمهوری اسلامی نیازمند نهادی است که فراتر از نزاع‌های حزبی قرار گیرد. جمهوری آینده نیز می‌تواند چنین نقشی را از طریق ریاست‌جمهوری تشریفاتی یا

مدل‌های دیگر تعریف کند، اما برای بخش بزرگی از ایرانیان، سرمایه تاریخی پهلوی و نقش شاهزاده رضا پهلوی در دوران گذار، امکان تبدیل پادشاهی مشروطه به محور آشتی ملی را فراهم کرده است.

با این حال، آینده‌گرایی ایجاب می‌کند که شکل نهایی حکومت به رأی آزاد مردم سپرده شود. پهلویسم آینده‌گرا زمانی مشروعیت ملی خود را حفظ می‌کند که از صندوق رأی نترسد. اگر اکثریت مردم پادشاهی مشروطه را برگزینند، این انتخاب باید محترم باشد؛ اگر مدل دیگری را برگزینند، آن نیز باید در چارچوب تمامیت ارضی، سکولاریسم و دموکراسی پذیرفته شود. نقطه مرکزی، نه تحمیل شکل حکومت، بلکه تضمین حق انتخاب ملت است.

۱۰. دوران گذار: از خیابان تا نهاد

سرنگونی یک حکومت استبدادی پایان کار نیست؛ آغاز دشوارترین مرحله است. دوران گذار باید از پیش فهمیده، طراحی و توضیح داده شود. خیابان می‌تواند فشار ایجاد کند، اما خیابان به‌تنهایی قانون اساسی نمی‌نویسد، ارتش را بازسازی نمی‌کند، بانک مرکزی را تثبیت نمی‌کند، مرزها را حفظ نمی‌کند، زندان‌ها را مدیریت نمی‌کند، دادگاه‌ها را سامان نمی‌دهد و اقتصاد را از سقوط نجات نمی‌دهد. برای این کارها به تیم گذار، برنامه، نهاد، اعتماد و ارتباط با جهان نیاز است.

ابزارهای گذار نیز فقط اعتراض خیابانی نیستند. اعتصابات، نافرمانی مدنی، ریزش نیروهای نظامی و اداری، حمایت کارگران صنعت نفت و انرژی، فعالیت حقوق بشری، پیوند با ایرانیان خارج از کشور، فشار دیپلماتیک، انزوای دستگاه سرکوب، و هماهنگی نیروهای اپوزیسیون همگی بخشی از منظومه گذارند. اما همه این ابزارها زمانی مؤثر می‌شوند که مقصد سیاسی روشن باشد.

مطالعه تطبیقی چنووت و استفان نقش مشارکت گسترده و تغییر وفاداری حامیان قدرت را در کارزارهای مقاومت مدنی بررسی می‌کند. این پژوهش یک چارچوب مقایسه‌ای برای ابزارهای غیرخشونت‌آمیز فراهم می‌آورد و تضمینی برای موفقیت یک کارزار مشخص نیست. [۴]

پهلویسم آینده‌گرا باید مقصد را روشن کند: ایران یکپارچه، سکولار، آزاد، پارلمانی، قانون‌مند و متصل به جهان آزاد. بدون این مقصد، اعتراض می‌تواند به انرژی پراکنده تبدیل شود؛ با این مقصد، اعتراض به نیروی سازمان‌دهنده تاریخ تبدیل می‌شود.

۱۱. آشتی ملی: نه فراموشی، نه انتقام

آشتی ملی به معنای فراموشی جنایت نیست. جامعه‌ای که درد خود را دفن کند، دیر یا زود دوباره منفجر می‌شود. خانواده‌های قربانیان اعدام‌ها، زندانیان سیاسی، زنان سرکوب‌شده، کارگران تحقیرشده، اقلیت‌های تحت فشار، و همه کسانی که زیر چرخ جمهوری اسلامی آسیب دیده‌اند، حق حقیقت، حق دادخواهی و حق عدالت دارند. اما عدالت با انتقام کور تفاوت دارد.

عدالت انتقالی یعنی حقیقت‌یابی، مستندسازی، تفکیک مسئولیت‌ها، دادگاه عادلانه، حقوق متهم، جبران خسارت برای قربانیان، اصلاح نهادهای سرکوب، و جلوگیری از تکرار. در این مدل، یک بازجوی شکنجه‌گر، یک فرمانده صادرکننده دستور کشتار، یک قاضی مرگ و یک کارمند عادی که صرفاً برای معاش در یک اداره کار کرده‌اند، در یک سطح قرار نمی‌گیرند. تمدن سیاسی آینده ایران از همین تمایزها آغاز می‌شود. [۵]

پهلویسم آینده‌گرا باید حامل این پیام باشد: ما برای ساختن ایران آینده آمده‌ایم، نه برای تکرار چرخه انتقام. اما ساختن آینده بدون حقیقت و مسئولیت‌پذیری ممکن نیست.

۱۲. خطرات درونی جنبش: نوستالژی، خشونت زبانی و فرقه‌گرایی

هیچ جنبش سیاسی از خطرات درونی مصون نیست. جنبش‌های پادشاهی‌خواه و پهلوی‌گرا نیز اگر مراقب نباشند، می‌توانند از ظرفیت ملی خود فاصله بگیرند. سه خطر مهم در این مسیر وجود دارد: نوستالژی‌زدگی، خشونت زبانی، و فرقه‌گرایی.

نوستالژی‌زدگی زمانی رخ می‌دهد که گذشته جای آینده را بگیرد. احترام به دستاوردهای دوران پهلوی و نقد منصفانه خطاهای آن لازم است؛ اما سیاست آینده نمی‌تواند فقط با عکس، خاطره و شعار ساخته شود. نسل جوان ایران به برنامه، آزادی، کار، اینترنت آزاد، امنیت حقوقی، امکان زندگی عادی، شأن فردی و ارتباط با جهان نیاز دارد.

خشونت زبانی نیز سرمایه اخلاقی جنبش را می‌سوزاند. کسی که به نام پادشاهی مشروطه به دیگر ایرانیان فحاشی می‌کند، در عمل به ایده پادشاهی مشروطه آسیب می‌زند. نماینده یک حرکت ملی باید نشان دهد که از مخالف خود نیز انسانی با حقوق سیاسی می‌سازد، نه دشمنی برای حذف. فرقه‌گرایی نیز زمانی آغاز می‌شود که وفاداری به یک نماد، جای عقلانیت سیاسی و نقدپذیری را بگیرد. پهلویسم آینده‌گرا باید از شاهزاده رضا پهلوی به‌عنوان محور گذار و آشتی ملی حمایت کند، اما هم‌زمان باید عقل، برنامه، نهاد و گفت‌وگو را نیز حفظ کند.

۱۳. اصول پیشنهادی برای پهلویسم آینده‌گرا

برای آن‌که پهلویسم آینده‌گرا از سطح شعار به سطح چارچوب سیاسی ارتقا یابد، می‌توان اصول زیر را به‌عنوان حداقل‌های مشترک پیشنهاد کرد: یکم، حفظ تمامیت ارضی ایران و مخالفت با هرگونه تجزیه‌طلبی. دوم، جدایی کامل نهاد دین از نهاد دولت. سوم، پذیرش صندوق رأی آزاد برای تعیین شکل نهایی حکومت. چهارم، تعهد به اعلامیه جهانی حقوق بشر و حقوق شهروندی. پنجم، آزادی احزاب، رسانه‌ها، سندیکاها و نهادهای مدنی. ششم، پارلمان‌گرایی و نفی خشونت سیاسی. هفتم، عدالت انتقالی به جای انتقام. هشتم، اقتصاد ملی تولیدمحور، شفاف و متصل به جهان. نهم، آزادی زنان و برابری حقوقی. دهم، بازسازی ارتش، پلیس و دستگاه اداری بر پایه قانون و وفاداری به ملت، نه ایدئولوژی. بنای هنجاری حقوق برابر، آزادی‌های بنیادین و حق مشارکت سیاسی در این اصول، اعلامیه جهانی حقوق بشر است. [۶]

این اصول به معنای یکسان‌سازی نیروها نیست. برعکس، این اصول میدان رقابت سالم را ممکن می‌سازند. درون چنین چارچوبی، احزاب می‌توانند درباره مالیات، خصوصی‌سازی، سیاست خارجی، محیط زیست، آموزش، درمان، مهاجرت، انرژی و فرهنگ با یکدیگر رقابت کنند. اما هیچ حزبی حق ندارد پس از پیروزی در انتخابات، قواعد بازی را نابود کند.

۱۴. نتیجه‌گیری: از اپوزیسیون پراکنده تا ملت سازمان‌یافته

ایران آینده به ظرفی نیاز دارد که از ایدئولوژی‌های کوچک‌تر بزرگ‌تر باشد. این ظرف باید هم ریشه تاریخی داشته باشد و هم افق آینده؛ هم توان بسیج سیاسی داشته باشد و هم ظرفیت آشتی ملی؛ هم به نظم اهمیت

پهلویسم آینده‌گرا؛ ظرف سیاسی ماگزیمالیستی برای اپوزیسیون

دهد و هم به آزادی؛ هم از بازار دفاع کند و هم از عدالت؛ هم به سنت احترام بگذارد و هم آزادی فردی را تضمین کند؛ هم چپ را به پارلمان دعوت کند و هم راست را به مسئولیت اجتماعی.

پهلویسم آینده‌گرا می‌تواند چنین ظرفی باشد، به شرط آن‌که خود را از گذشته‌گرایی، حذف‌گری و خشونت زبانی پاک کند و به سطح یک معماری ملی ارتقا دهد. این پهلویسم، پهلویسم حکومت فردی نیست؛ پهلویسم دولت ملی، سکولار دموکراسی، توسعه، پارلمان، نهاد، قانون، آشتی ملی و صندوق رأی است.

اپوزیسیون ایران اگر بخواهد از جمهوری اسلامی عبور کند، باید از خود نیز عبور کند: از کینه‌های تاریخی، از بی‌اعتمادی مزمن، از فرقه‌گرایی، از شعارهای بی‌برنامه، و از این تصور که هر گروه به‌تنهایی می‌تواند مالک ایران باشد. ایران متعلق به همه ایرانیان است. ظرف سیاسی آینده نیز باید به اندازه ایران بزرگ باشد. پهلویسم آینده‌گرا، اگر درست فهمیده و درست نمایندگی شود، می‌تواند چنین ظرفی باشد: ظرفی ماگزیمالیستی برای تبدیل اپوزیسیون پراکنده به ملت سازمان‌یافته.

منابع و چارچوب‌های فکری پیشنهادی برای مطالعه بیشتر

۱. ادبیات گذار دموکراتیک و عدالت انتقالی، به‌ویژه مباحث مربوط به truth commission, rule of law و democratic consolidation.

۲. تجربه پادشاهی‌های مشروطه مدرن در اروپا از منظر نقش نمادین نهاد پادشاهی، دولت پارلمانی و بی‌طرفی فرادولتی.

۳. ادبیات علوم سیاسی درباره party و nation-building, state-building, constitutionalism و politics.

۴. مطالعات جامعه‌شناسی سیاسی درباره بی‌اعتمادی اجتماعی، قطبی‌سازی، ایدئولوژی‌زدگی و بازسازی سرمایه اجتماعی پس از حکومت‌های اقتدارگرا.

۵. تجربه‌های تاریخی گذار در اسپانیا، اروپای شرقی، آفریقای جنوبی و برخی کشورهای آمریکای لاتین، با توجه به تفاوت‌های بنیادین هر کشور با ایران.

ملاحظات روش‌شناختی و منابع ارجاع‌شده

مفاهیم «پهلویسم آینده‌گرا»، «ظرف ماگزیمالیستی» و «کریستال‌های ایدئولوژیک» در این مقاله صورت‌بندی‌های تحلیلی نویسنده‌اند، نه سازه‌های استاندارد و سنجیده‌شده تجربی. داوری‌ها دربارهٔ اپوزیسیون، سازوکارهای بقای جمهوری اسلامی و ظرفیت آشتی ملی، تفسیر سیاسی‌اند. تعبیر «بخش بزرگی از ایرانیان» برآورد آماری محسوب نمی‌شود؛ این مقاله اندازه‌گیری مستقلی از حمایت عمومی ارائه نمی‌کند. منابع زیر برای مباحث مشخص‌گذار، قطبی‌سازی، طراحی نهادی، مقاومت مدنی و عدالت انتقالی‌اند و به‌تنهایی اثبات‌کننده همهٔ ادعاهای خاص ایران نیستند.

مشخصات کتاب‌ها و مقاله‌ها با ناشر اصلی، و منابع نهادی با نهاد منتشرکننده تطبیق داده شده‌اند. برای کتاب‌های زیر، معرفی و اطلاعات ناشر بررسی شده است. تاریخ دسترسی به منابع اینترنتی: ۷ اکتبر ۲۰۲۶.

۱. گذار دموکراتیک و ظرفیت دولت

Linz JJ, Stepan A. Problems of Democratic Transition and Consolidation: Southern Europe, South America, and Post-Communist Europe. Baltimore: Johns Hopkins University Press; 1996.

صفحه ناشر

۲. قطبی‌سازی و ترجیح اصول دموکراتیک

Graham MH, Svobik MW. Democracy in America? Partisanship, Polarization, and the Robustness of Support for Democracy in the United States. American Political Science Review. 2020;114(2):392-409. doi:10.1017/S0003055420000052.

شناسه DOI

۳. پادشاهی مشروطه پارلمانی

Bulmer WE. Constitutional Monarchs in Parliamentary Democracies. Constitution-Building Primer 7. Stockholm: International IDEA; 2014. Revised and reformatted edition: October 2017.

متن و اطلاعات انتشار

۴. مقاومت مدنی و گذار

Chenoweth E, Stephan MJ. Why Civil Resistance Works: The Strategic Logic of Nonviolent Conflict. New York: Columbia University Press; 2011.

صفحه ناشر

۵. عدالت انتقالی و حقوق قربانیان

International Center for Transitional Justice. What Is Transitional Justice? Online institutional overview; no publication date stated. Accessed 7 October 2026.

تعریف و چارچوب نهادی

۶. حقوق برابر و حق مشارکت سیاسی

United Nations General Assembly. Universal Declaration of Human Rights. Resolution 217 A (III), 10 December 1948. In particular: articles 1, 2, 7, 18, 19, 20 and 21.

متن اعلامیه